سال بیست و هفتم – شماره ۱۱۰۰

نسیم جنوب

www nasimjonoub com

شنبه ۱۲ آبان ۱۴۰۳ ۱۲ صفحه – ۵۰۰۰ تومان

(مبلغ فروش به کیوسک مطبوعاتی تعلق می‌گیرد)



درخواست جمعی از حامیان دولت در استان بوشهر از پزشکیان:

سکاندار استان بوشهر؛ نیروی بومی با مقبولیت عمومی

استان بوشهر دیگر فرصت آزمون و خطا برای استاندار جدید را ندارد



تأثیر شرط معدل در تشدید تبعیض‌های کنکور

محی الدین حسینی



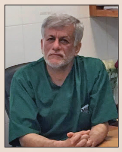
سطل شما چقدر پر است؟

حسین زیرراهی



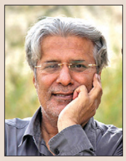
چرا هنوز فعالیت‌های دانشجویی ارزشمند هستند

حسین صداقت



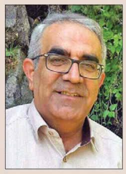
چگونه می‌توان سفره رشوه‌خواران را برهم زد؟

دکتر عبدالرحیم مهرور



او می‌آید؛ درست صبحی که بندر هنوز در خواب است...

محمد لطفی



متوهمان طرفدار پرولتاریا (طبقه کارگر)

دکتر سعید معدنی



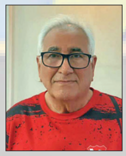
حالا حدود ۲۱ سال از آن تماس می‌گذرد

علی احمدی



«رسول پرویزی»؛ داستان‌نویس مجذوب سیاست

مهدی انصاری



سفر سخت از تهران به بوشهر ناشناخته

فرهاد امینی



بازیکنی که هنر فوتبال را می‌فهمید

نادر اقدام



آه ثروتمندانِ مظلوم، دامنگیر استقلال

محسن باستی



اگر دفاع از خلیج‌فارس و کشورم مزدوری است؛ من مزدورم

محسن شریفیان

سطح نگاه شهرداری بوشهر به مدیریت شهر؛

تیشه به ریشه سیمای شهر



توریستی‌ترین نقطه مرکز استان با همت شورای شهر و شهرداری بوشهر تبدیل به جمعه‌بازار شد.

شهرداری بوشهر با فروش مجوز برپایی حراجی در ساحل بوشهر عملا سطح درک مدیران خود از مفاهیمی همچون شهر، شهرنشینی، بازار و حتی سیستم‌های مدیریتی را به بهترین شکل نشان داد.

وقتی درآمد نهاد مدیریت شهر کم شد مدیرانی که با حداقل مشارکت مردم وارداین نهاد تصمیم‌گیر شدند دست در جیب بازار کرده و پا روی گردن کسبه شهر بوشهر فشار دادند.

دوستان عزیز شورا و شهرداری! شما مدیران شهری هستید که خواهرخوانده بسیاری از بنادر معتبر جهان است. اینجا لنگرگاه بزرگترین نهادهای تجارت جهان بوده. درست است که کل ایده شما بیش از جمعه‌بازار نیست اما حداقل این چند صباح باقیمانده از عمر شورا و شهرداری کمی با بازی کردن نقش افراد بزرگ کارنامه خود را بزک دوزک کنید.

@bleadnews

عضوکمیسیون انرژی مجلس:

حق مردم عسلویه باید ادا شود

عضو کمیسیون انرژی مجلس شورای اسلامی گفت: حق مردم عسلویه باید ادا شود.

به گزارش ایسنا، محمد بهرامی، در نشست کمیسیون انرژی مجلس با مدیران پارس جنوبی در عسلویه گفت: حق مردم عسلویه باید ادا شود، آن‌ها زندگی سالمی در این منطقه ندارند حداقل باید زیرساخت‌ها را توسعه داد.

منصور شکرالهی، عضو کمیسیون انرژی مجلس نیز در این نشست اظهار کرد: نقش عسلویه در اقتصاد کشور انکارناپذیر است از این رو باید مسئولیت‌های اجتماعی مردم منطقه نیز جدی گرفته شود.

نایب‌رئیس کمیسیون انرژی مجلس با بیان این‌که نبض انرژی و اقتصاد کشور در منطقه عسلویه می‌تپد، تأکید کرد: این منطقه افراد نخبه‌ای در تأمین انرژی کشور دارد که سخت‌کوش‌ترین نیروها هستند. ۷۰ درصد گاز کشور از این منطقه تأمین می‌شود و ۵۰ درصد پتروشیمی‌های کشور در این منطقه هستند. رمضانعلی سنگدوینی، افزود: موضوع فشارافزایی میدان‌های نفتی امروز ناموس کشور است. اگر این مهم انجام نشود تأمین انرژی با مشکل روبه‌رو خواهد شد. وی با بیان این‌که ما وظیفه داریم دغدغه حقوق و دستمزد کارگران و کارکنان نفت را برطرف کنیم، تصریح کرد: همه اعضای کمیسیون انرژی مجلس موظف هستیم از مجموعه وزارت نفت حمایت کنیم.

درخواست جمعی از حامیان دولت در استان بوشهر از پزشکیان:

سکاندار استان بوشهر؛ نیروی بومی با مقبولیت عمومی

جناب آقای دکتر مسعود پزشکیان، ریاست محترم جمهوری اسلامی ایران

با سلام و تقدیم احترام، استان بوشهر دیار فرهنگ، رشادت و بهره‌مند از منابع و نعمت‌های خدادادی ویژه است و به تنهایی بخش بزرگی از اقتصاد کشور را پشتیبانی می نماید به گونه‌ای که در شاخص‌هایی چون تولید و درآمد ملی نقش بسزایی را ایفا می کند.

با این‌حال پایتخت انرژی کشور به لحاظ توسعه‌یافتگی، از استان‌های کم برخوردار و کمتر توسعه یافته به شمار می‌آید و سال‌هاست از محرومیت‌هایی در زیرساخت‌ها و حوزه‌های بهداشت و درمان، آموزش و ... رنج می‌برد.

بدیهی است با این شرایط مدیریت ارشد استان با شناخت ظرفیت‌ها، نیازها، نحوه تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی و اجرا، نقشی شگرف و بسیار موثر در سرعت توسعه استان خواهد داشت.

جناب آقای رییس جمهور با شروع به کار دولت وفاق بارقه های امید در میان اهالی استان بوشهر زنده شد که برای اولین بار سهمیه‌ای در کابینه و هیات دولت داشته باشند ولی با وجود نیروهای نخبه و توانمند با رزومه قوی مدیریتی، این خواسته دیرینه محقق نگردید.



حال در مرحله انتخاب استانداران نیز زمزمه‌هایی مبنی بر حضور نیروهای غیربومی، خارج از چارچوب‌های تعیین شده جهت انتخاب استانداران، بدون سوابق روشن فکری و سیاسی و فاقد وجاهت و جایگاه مناسب در بین حامیان گفتمان دولت چهاردهم، جهت سکانداری استانداری بوشهر به گوش می‌رسد، که نه تنها موجب سرخوردگی حامیان دولت بلکه باعث نگرانی عمومی در استان نیز گردیده است.

لذا بدین‌وسیله ما امضاء‌کنندگان این نامه بعنوان جمعی از حامیان دولت در استان بوشهر اعلام می‌داریم با توجه به بهره‌مندی استان از «نیروهای توانمند و شایسته بومی» از هیات دولت توقع انتخاب فردی برای تصدی مقام استاندار را داریم که دارای شاخصه هایی همچون «اقبال عمومی مناسب از سوی حامیان دولت مستقر، مردم‌داری و قدرت ایجاد یکدلی و همبستگی در بین عموم مردم، تعلق خاطر جدی به اصول و شعارهای رییس جمهور محترم و گفتمان اصلاح طلبی و قدرت چانه زنی در سطوح مختلف در جهت ایفای حق استان از منابع بودجه ای و نیروی انسانی و در جهت تثبیت برنامه ها و سیاست های دولت» بوده تا به واسطه شناخت کامل‌تر از ظرفیت‌های استان و تشخیص نیازها و اولویت‌ها، شاهد توسعه در ابعاد مختلف و رفع محرومیت از این خطه پر استعداد و نعمت با سرعت بیشتر باشیم.

امید است تصمیم دولت در این برهه حساس داخلی و منطقه ای بر اساس امیدآفرینی و با نگاهی توسعه محور صورت گرفته، و در این بزنگاه مهم شاهد تحقق هر چه بیشتر وفاق و امیدواری در میان حامیان واقعی دولت که دل در گرو ایران دارند باشیم.

اسدبهادری، سهراب باقری، اسماعیل کوهکیلویه زاده، مهدی عشایری، فاطمه امیری، راضیه راستان، سیمین محمدکرمی، لاله محمدکرمی، مژگان مشایخ، حبیب بنافی، حسین عباسی، رحمن زارعی، نصراله خزائی، عبدالرسول حسینی، محمد شفیع زاده، رضا شفیع زاده، اصغر شفیع زاده، عبدالرحمن پاپری، مسعود پاپری، اردشیر باباعلی، عبدالرضا مظفری زاده، مرتضی عباسی، احمد سلیمی، خدیجه پوربهی، ابوذر غلامی، هادی بحرینی، جواد تنها زیارتی، شاهین جعفری، اصغر اکبری، سجاد ابراهیمی، یاسر درتاج، سید مرتضی کراماتی، حجت مرادی، محمد کرمی‌فر، ابراهیم مومنی، حسین صداقت، امیر ارسلان ادیب، ناصر کرمی، حمید عشایری، عباس جاودانی، ترانه فرخی، حسین دهجان، غلامرضا حیدری، عباس حاجی‌زاده، محمد بحرینی‌فرد، محمد حسن‌پور، عطا بهادری، مهدی بحرینی، قاسم مهردوست، شاکر شکیبا، محمد مهدی علی پور، محمد مظفری، مهدی تنگستانی، ندا عبدالله زاده، اسماعیل سبحانی، سمیر برمکی، کوثر بحری، محسن امیری، حسن احمدی، مسلم رویین، آمنه امیری، نامدار عباسی، نبی دهقانی، یزدان شهیدزاده، دکترطاهره عبدالهی، یونس احمدی‌نژاد، مصطفی ارجمند، عباس کمالی، مصطفی نصیری، احمد شریفی نژاد، اردشیر جمشیدی، الهام بهروزی، پرهام حسنی پور، مهدی بکران، وحید امیر، سیدعلی‌اکبر احمدی‌پور، زهرا فتوحی، محمد درگاهی، شهربان موسوی، سیدمصطفی هاشمی‌نژاد، اکبر پروند، حسین محمدزاده، محمود حسنی توابع، نبی امیری، کامبیز وطن‌خواه، فتح اله صالحی فرد، محمد مهدی محسنی، محمد باقر گله گیر، حسن باباحسنی، سید محمد رضا فاطمی، محسن صادقی آزاد، یوسف جاوید، عیسی سینائی، رضا گشتی، ابراهیم بیژنی ، ایمان جنگجو، سید عرفان هاشمی ، علی کلاتی ، آسیه اسماعیلی ، محمد پارسا ، امین خلیفه ای ، محمد غلامی(دیلم) ، رضا احمد زاده ، جلیل خدری، حسن کشاورزی، احسان احمدزاده، علیرضا حاجب، اسفندیار فتحی، هادی برمکی، نصرالله احمدی، محمد غلامی(گناوه)، مهدی دامغانی، ابوالحسن گنخکی، عبدالرضا زمانی، غلامحسین خلیلی، غلامحسین تیموری ، غلامرضا تیموری.

نقدی بر نابرابری آموزشی:

تأثیر شرط معدل در تشدید تبعیض‌های کنکور

محی‌الدین حسینی‌مقدم



مقدمه: عدالت آموزشی به‌عنوان یکی از اصول اساسی توسعه اجتماعی و اقتصادی، همواره دغدغه اصلی سیاست‌گذاران در نظام‌های آموزشی مختلف جهان بوده است. در ایران نیز، اهمیت این موضوع غیرقابل انکار است. با این حال، یکی از مهم‌ترین چالش‌هایی که در مسیر تحقق عدالت آموزشی قرار دارد، نظام پذیرش دانشجو از طریق کنکور سراسری است. شرط معدل به‌عنوان یکی از معیارهای تأثیرگذار در این آزمون، به‌جای کاهش نابرابری‌ها، به تقویت و بازتولید تبعیض‌های ساختاری منجر شده است. این مقاله به بررسی انتقادی تأثیر شرط معدل در کنکور سراسری می‌پردازد و ضرورت حذف آن را در راستای تحقق عدالت آموزشی مطرح می‌کند.

تحلیل وضعیت موجود: بازتولید نابرابری از طریق شرط معدل

در نظام آموزشی ایران، شرط معدل در پذیرش دانشگاه‌ها، به‌خصوص با تأکید بر سوابق تحصیلی سال‌های یازدهم و دوازدهم، به‌عنوان یک عامل تأثیرگذار در موفقیت یا ناکامی دانش‌آموزان در کنکور سراسری مورد توجه قرار گرفته است. هرچند که این شرط به ظاهر می‌تواند به ارزیابی جامع‌تر دانش‌آموزان کمک کند، اما در عمل به‌عنوان عاملی برای تشدید نابرابری‌های آموزشی عمل می‌کند.

تفاوت‌های ساختاری میان مدارس مختلف، به‌ویژه مدارس دولتی و غیردولتی و امکانات آموزشی نابرابر میان آن‌ها، باعث شده است که شرط معدل به‌جای ایجاد فرصت‌های برابر، به‌طور ناخودآگاه به ابزاری برای حفظ موقعیت طبقاتی گروه‌های برخوردار تبدیل شود. دانش‌آموزانی که از امکانات آموزشی بهتر و منابع غنی‌تری در مدارس غیرانتفاعی بهره‌مند هستند، به‌طور طبیعی شانس بیشتری برای کسب معدل بالاتر دارند. این در حالی است که دانش‌آموزان مدارس دولتی، به دلیل کمبود منابع و امکانات، اغلب در رقابت نابرابری قرار می‌گیرند.

مدارس طبقاتی و تشدید شکاف‌های اجتماعی

وجود ۲۳ نوع مدرسه در نظام آموزشی ایران، خود به‌تنهایی گویای شکاف طبقاتی عمیقی است که در این نظام وجود دارد. این تمایزات، نه تنها از نظر کیفیت آموزش و منابع آموزشی، بلکه از نظر دسترسی به امکانات آموزشی نیز مشهود است. دانش‌آموزانی که در مدارس غیردولتی تحصیل می‌کنند، به دلیل پرداخت هزینه‌های بالا و دسترسی به منابع بهتر، به‌طور طبیعی از شانس بیشتری برای موفقیت در سیستم آموزشی برخوردارند. در مقابل، دانش‌آموزان مدارس دولتی که غالباً از خانواده‌های کم‌درآمد هستند، با امکانات محدودتر و فرصت‌های کمتری مواجه‌اند. این اختلافات ساختاری، به‌طور مستقیم بر معدل این دانش‌آموزان تأثیر می‌گذارد و در نتیجه، شرط معدل به عاملی برای حذف تدریجی این دسته از دانش‌آموزان از چرخه رقابت تحصیلی تبدیل می‌شود.

ضرورت حذف شرط معدل: راه‌حلی برای ارتقای عدالت آموزشی

با توجه به نابرابری‌های ساختاری موجود در نظام آموزشی ایران، حذف شرط معدل از کنکور سراسری می‌تواند به‌عنوان یک گام اساسی در جهت تحقق عدالت آموزشی مطرح شود. این اقدام نه تنها



به کاهش فشارهای روانی و اقتصادی بر دانش‌آموزان و خانواده‌های آن‌ها کمک خواهد کرد، بلکه به شناسایی استعدادهای واقعی دانش‌آموزان از طبقات اجتماعی مختلف نیز منجر می‌شود.

در غیاب شرط معدل، کنکور می‌تواند به ابزاری برای سنجش استعدادها و توانایی‌های علمی دانش‌آموزان تبدیل شود، نه ابزاری برای بازتولید نابرابری‌های اجتماعی. این تغییر، به‌طور ضمنی به اصلاح نظام آموزشی نیز کمک خواهد کرد؛ چرا که مدارس و معلمان به‌جای تمرکز بر نمره، بر پرورش استعدادهای فردی و آموزش مهارت‌های کاربردی تمرکز خواهند کرد.

نتیجه‌گیری: در نهایت، شرط معدل به‌عنوان یکی از عوامل تداوم نابرابری‌های آموزشی در ایران باید مورد بازنگری قرار گیرد. حذف این شرط از کنکور سراسری، می‌تواند به تحقق عدالت آموزشی و ایجاد فرصت‌های برابر برای همه دانش‌آموزان منجر شود. نظام آموزشی ایران نیازمند اصلاحات جدی است تا به جای تقویت شکاف‌های اجتماعی، به بستری برای شکوفایی استعدادهای همه اقشار جامعه تبدیل شود. این تغییرات می‌تواند به ایجاد یک نظام آموزشی عادلانه‌تر و کارآمدتر منجر شود، که در آن، همه دانش‌آموزان، فارغ از وضعیت مالی و اجتماعی خود، به فرصت‌های برابر برای دستیابی به موفقیت دست یابند.

زندگی آگاهانه

سطل شما چقدر پر است؟

حسین زیرراهی– مدرس مهارتهای توسعه فردی



نام این مقاله را از نام کتاب «سطل شما چقدر پر است» نوشته دونالد کلیفتون و تام راث گرفته‌ام. کتابی کوچک ولی بینهایت ارزشمند و مفید. اگر کتاب را خوانده‌اید که به شما تبریک می گویم. اگر نه پیشنهاد می‌کنم حتما آن را در اولویت مطالعه خود قرار دهید. نویسندگان کتاب را بر اساس نظریه‌ای به نام سطل و ملاقه نوشته‌اند که می گوید ما هر روز سطلی داریم که می توانیم آن را با ملاقه‌ای از احساسات مثبت پر یا با احساسات منفی خالی کنیم. همچنین می‌توانیم با ملاقه خود سطل دیگران را هم پر یا خالی کنیم. که البته با این کار سطل خود را هم پر یا خالی می‌نماییم.

منظور از پر یا خالی کردن سطل‌ها از احساسات، رفتار مثبت یا منفی با خود و دیگران است. انتقاد، توهین، تحقیر، تمسخر و رفتارهایی از این دست به مثابه خالی کردن سطل است. از آن طرف تحسین، قدردانی، تشویق، تعریف از توانمندی‌ها و خلاصه هر نوع رفتار مثبت نمونه پر کردن سطل است.

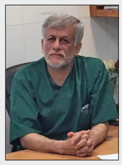
تاثیر کلمات و رفتارها گاهی قابل اندازه‌گیری نیست. گاهی حرف یا عمل ما روز یک نفر را می‌سازد یا خراب کند. زمانی این تاثیر یک هفته یا یک ماه است. گاهی هم سال‌ها و چه بسا تا آخر عمر با او بماند. بسیار دانش‌آموزان معمولی یا حتی ضعیف بوده‌اند که فقط با یک جمله معلم که من به توانایی تو ایمان دارم قله‌های موفقیت را درنوردیده‌اند. یا برعکس با یک تحقیر مسیر زندگی‌شان به ناکجاآباد کشیده شده است.

پژوهش‌های روانشناسی مثبت مشخص کرده است یک بازخورد منفی می‌تواند اثر پنج بازخورد مثبت را از بین ببرد. یعنی قدرت تخریبی یک انتقاد نابجا اندازه پنج تشویق است. از طرفی هر دو حالت هم مسری است. یک لبخند شما به دیگری ممکن است زنجیره‌ای طولانی به اندازه دور کره زمین ایجاد کند. یک رفتار منفی هم زنجیره‌ای ایجاد می کند تا اینکه جایی توسط یکی قطع شود. تاثیر احساسات مثبت بسیار زیاد است: بالا رفتن ایمنی بدن، سلامتی و طول عمر، کنار آمدن با مشکلات، ارتباطات بهتر، تاثیر بر یادگیری در آموزش و افزایش بهره‌وری در سازمانها. چرا ما در درسهای معلمانی که دوستشان داشتیم نمره بالا می گرفتیم؟ چرا ترس از مدیر بداخلاق باعث می‌شود کار را خراب کنیم؟

چطور احساسات مثبت دیگران را بالا ببریم؟ نیاز نیست برای کسی ماشین کادو ببریم تا حالش خوش شود. یک لبخند، یک احوالپرسی صمیمانه، یک لطف یا هدیه کوچک و حتی صدا زدن نام کوچک کسی می‌تواند سطل او را پرتر کند. ولی نکته خیلی خیلی مهم شخصی‌سازی قدردانی است. پیامهای آماده و تکراری شبکه های اجتماعی ارزشی ندارد. باید حرف و کلام خود شما باشد. ضمن این‌که نمی‌توان با همه به یک شکل قدردانی کرد. باید دید طرف مقابل بیشتر چه روشی دوست دارد. یکی دوست دارد جلو جمع از او تقدیر شود. دیگری قدردانی در خلوت را می‌پسندد. برخی لطف از جنس وقت و زمان را دوست دارند. مانند دیداری حضوری یا نوشیدن یک فنجان قهوه با هم. بعضی به یادگاری‌های کوچک علاقمندند. یکی هم از این‌که یادش کرده‌اید به وجد می‌آید.

چگونه می‌توان سفره رشوه‌خواران را برهم زد؟

دکتر عبدالرحیم مهرور



اصولاً اکثر خریداران عمده سکه چه افرادی هستند؟ آیا می‌دانید که چه رابطه‌ای بین سکه با رشوه، زیرمیزی، مناقصه‌ها، مزایده‌ها و فرار مالیاتی وجود دارد؟

راستی، رابطه اقتصاد دلالی ایران با خرید و فروش سکه چگونه است؟ آیا سکه می‌تواند زندگی قشر آسیب‌پذیر جامعه را ساماندهی کند یا این که عاملی برای آسیب به جامعه فقیر و رانتی و اقتصاد معیوبی است که با دلالی در دلار و سکه، نان عده‌ای مفت‌خور را تأمین می‌کند؟

چرا هر روز اقتصاد ضعیف ما به سکه گره می‌خورد و با کوچک‌ترین سرفه و سرماخوردگی اقتصادی، اجتماعی، سیاسی یا جنگی، زندگی‌مان در گروگان‌گیری سکه و دلار قرار می‌گیرد؟ بعد از اعدام سلاطین سکه: جمشید بسم الله و وحید مظلومین، انتظار مردم این بود که دیگر بحرانی به نام سکه در زندگی مردم وجود نداشته باشد، اما تا امروز هر روز قیمت اجناس اطراف سکه تغییر می‌کند.

سال‌هاست که اقتصاد خانوارها، قربانیِ و گروگان دلالی سکه و دلار است. اصولاً چه کسانی از این بازار آشفته و افزایش قیمت‌ها سود می‌برند و چه افرادی متضرر می‌شوند؟ چرا دولت و دست‌اندرکاران اقتصادی کشور در این خصوص راهکاری مناسب نمی‌اندیشند؟

آیا تئوری و علم اقتصاد در تولید بیشتر، توزیع و رواج سکه مؤثر و تأثیرپذیر است یا خیر؟

آیا می‌توان با توزیع بی‌رویه سکه در بازار از افزایش قیمت آن جلوگیری کرد؟ هرگز، زیرا قدرت دلالان بیشتر از دولت است، مگر این که دولت نیز در افزایش نرخ آن شریک باشد! بنابراین، بهترین راهکار این است که سکه را از بازار حذف کرد و هر نوع خرید و فروش آن را با مصوبه‌ای قانونی ممنوع و قاچاق محسوب نمود. زیرا اکثر خریداران سکه افرادی هستند که با باج‌دهی، امورات اداری خود را حفظ و به پیش می‌برند!

پرونده گرفتن سکه در فوتبال را به یاد بیاورید. این گوشه‌ای کوچک از فساد در فوتبال است؛ حال، دیگر بخش‌های آن را کجای دیگر دیده‌اید؟ زیرا هم‌اکنون روش‌های دیگری برای رشوه دادن رایج است، مانند اهدای رمز ارز، اوراق بانکی، زمین و خودرو، اما این موارد تأثیر چندانی بر زندگی قشر آسیب‌پذیر ندارند.

چرا هنوز فعالیت‌های دانشجویی ارزشمند هستند

حسین صداقت- دبیر اسبق انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه خلیج فارس بوشهر



هنوز اولین روزی که وارد دانشگاه شدم را به‌خوبی به یاد دارم؛ روزی پر از هیجان، ترس و ابهام. فکر می‌کردم در این چند سالی که در دانشگاه خواهم بود، تنها باید درس بخوانم، نمره بگیرم و بعد از فارغ‌التحصیلی راهی بازار کار شوم. اما کم‌کم فهمیدم که دانشگاه تنها یک محیط آموزشی نیست، بلکه فرصتی است برای کشف خود، و شاید مهم‌تر از همه، برای تغییر و رشد.

من زمانی که وارد دانشگاه شدم، تازه از روزگار پرالتهاب سال ۸۸ عبور کرده بودیم؛ روزهایی که انگار جامعه، نفس‌هایش را به سختی می‌کشید و امید، کمرنگ‌تر از همیشه بود. انسداد سیاسی و ناامیدی عمیقی که در جامعه ریشه دوانده بود، بر فضای دانشگاه‌ها هم سایه انداخته بود. برای ما که تازه از نوجوانی قدم به دنیای بزرگسالی و دانشگاه گذاشته بودیم، همه‌چیز ناامیدانه به نظر می‌رسید. به ظاهر دیگر راهی برای تغییر وجود نداشت؛ همه‌چیز مسدود بود، همه‌چیز تمام شده بود. یا حداقل این چیزی بود که می‌خواستند باور کنیم.

اما در همان روزها، ما – دانشجویانی که تازه پا به محیط دانشگاه گذاشته بودیم – برخلاف جریان سرد و راکد، به تکاپو افتادیم. در همان روزهای ابتدایی ورودم به دانشگاه، به یک نشست دانشجویی رفتم. با دیدن فضای صمیمانه‌ای که آن‌جا بود، حس کردم برای اولین بار با گروهی از افرادی هستم که دیدگاه‌ها و دغدغه‌هایی شبیه من دارند. از همان‌جا بود که دریافتم فعالیت دانشجویی چیزی فراتر از شعار و جلسه است؛ فرصتی است تا به‌طور واقعی بخشی از یک جریان باشیم، جریان نقد و کنش، جریان تغییر و بهبود.

آن زمان شاید نمی‌توانستیم جامعه را یک‌باره دگرگون کنیم، اما هنوز جرقه‌ای از امید در دل‌های ما شعله‌ور بود. دور هم جمع می‌شدیم، باهم حرف می‌زدیم و از دغدغه‌های‌مان می‌گفتیم. نه فقط از آینده خودمان، بلکه از آینده‌ای که برای جامعه‌مان آرزو داشتیم. این آرزوها، حتی اگر در نگاه اول دور و دست‌نیافتنی به نظر می‌رسیدند، ما را به‌نوعی زنده نگه می‌داشتند.

همان فعالیت‌های کوچک دانشجویی که شاید در نگاه اول بی‌اهمیت به‌نظر می‌آمدند، در حقیقت به ما یاد دادند چطور کنار هم بایستیم، چطور صداهای‌مان را متحد کنیم، و چطور حتی در دل شرایط سخت، امیدمان را زنده نگه داریم. این فعالیت‌ها نه‌تنها مهارت‌های زیادی به ما آموختند – از قدرت همکاری تا شنیدن دیدگاه‌های مختلف – بلکه ما را در جایی قرار دادند که بتوانیم خود را بازآفرینی کنیم و به ارزش‌های واقعی خود پی ببریم.

امروز که به آن دوران نگاه می‌کنم، می‌بینم آن روزها برای من و دوستانم نه‌تنها تمرینی برای مواجهه با چالش‌های آینده بود، بلکه بخشی از هویت و باورمان را شکل داد؛ این باور که حتی در دشوارترین شرایط هم می‌توان از تغییر سخن گفت و برای بهتر کردن محیط اطرافمان تلاش کرد.

شاید امروز نیز برخی از دانشجویان همان حس ناامیدی را تجربه کنند و بپرسند چرا در این زمانه که بسیاری از ما نسبت به آینده ناامیدیم، باید در فعالیت‌های دانشجویی شرکت کنیم؟ راستش را بخواهید، من هم در ابتدا همین سوال را داشتم. احساس می‌کردم شرایط اجتماعی و سیاسی پیچیده‌تر از آن است که بشود با یک فعالیت کوچک دانشجویی تغییری ایجاد کرد. اما هرچه بیشتر در این فضا پیش رفتم، فهمیدم که تغییر لزوماً به معنای دگرگونی‌های بزرگ نیست؛ گاهی تغییر در خود ما و در محیط اطراف‌مان آغاز می‌شود. یاد گرفتم که حتی اگر نتوانیم جامعه را به‌طور کل تغییر دهیم، می‌توانیم دانشگاه خودمان را به جایی بهتر برای دانشجویان بعد از خود تبدیل کنیم.



فعالیت‌های دانشجویی فرصتی است برای تجربه، یادگیری و ساختن دنیایی بهتر. هرچند ممکن است تغییرات کوچک و گام‌به‌گام باشند، اما تاثیراتی ماندگار دارند، نه‌تنها در دانشگاه، بلکه در وجود ما و در مسیر زندگی‌ای که در پیش داریم.

فعالیت‌های دانشجویی به من فرصت داد تا مهارت‌های زیادی کسب کنم که در زندگی حرفه‌ای و شخصی‌ام به شدت به آن‌ها نیاز داشتم. از تجربه کار گروهی گرفته تا مهارت مذاکره، از شنیدن نظرات مختلف تا پذیرش دیدگاه‌های متنوع. این مهارت‌ها چیزی نیستند که بتوان در کتاب‌ها پیدا کرد؛ باید آن‌ها را در عمل، در جمع‌های دانشجویی و در بحث‌های سازنده تجربه کرد.

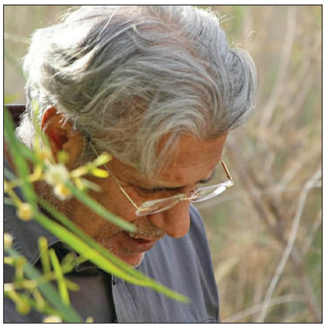
اما مهم‌تر از همه، این فعالیت‌ها به من کمک کردند تا خودم را پیدا کنم، تا بفهمم چه نوع شخصیتی دارم و چه می‌خواهم. در همین نشست‌ها و فعالیت‌ها بود که فهمیدم دغدغه‌های من با دیگران چه تفاوتی دارد، و این تفاوت‌ها به من یاد دادند چطور باید به آن‌ها احترام بگذارم و از آن‌ها بیاموزم.

در نهایت، شاید امروز برخی از دانشجویان نسل جدید باور نداشته باشند که این فعالیت‌ها می‌تواند به جایی برسد؛ شاید ناامید باشند، شاید به‌خاطر شرایط فعلی ترجیح دهند در این فضاها درگیر نشوند. اما من هنوز هم به قدرت این کنش‌ها باور دارم. فعالیت‌های دانشجویی فرصتی است برای یادگیری، برای کشف و برای تغییر، حتی اگر این تغییر کوچک باشد. شاید این مسیر همیشه آسان نباشد، اما هر لحظه‌اش تجربه‌ای ارزشمند است که در تمام زندگی با شما خواهد ماند.

تقدیم به مادران چشم انتظار شهیدان

او می‌آید؛ درست صبحی که بندر هنوز در خواب است...

محمد لطفی



یک روز با مادرم رفته بودیم حوالی خواب‌های خاطره، خواب‌هایی پر از رازهایی که هیچ‌وقت معنی‌اشان را درک نکردم، مادر آن شب جانمازش را روی آب‌انبار پهن کرد، بعد تسبیح‌اش را برداشت و من گم شدم در شمارش تمام روزهای رفته در اتمسفر، بی‌مثال عقیق چشم‌هایش، هر غروب خیره به جایی دور، و من عطشان‌تر از هر وقت دیگر می‌خواهم از قنات قنوتش، چکه چکه زمزم این‌همه سال انتظار بنوشم، کفی آب پشت سرم ریخت تا وقتی از خواب‌های دور دستش رد می‌شوم یادم نرود زندگی همه خود خوابی است، دیدمش که چشم‌های بارانی‌اش نرمه اشکی گرم از گونه‌های تبدارش فرو چکید در کاسه چینی گل سرخ و اشکالی اساطیری به خود گرفت، جیغ کشدار زنی می‌مانست، شاید هم نیم رخ ناخدا بود که یال بلند موج در دست در جدال با لهیمری ویرانگر، تمام دریاهای ماقبل تاریخ را شراع کشیده باشد.

مردمان دریا با انتظار دنیا می‌آیند و می‌میرند، زندگی اینجا همیشه بر دوش موج‌هاست، اینجا زخم‌ها همیشه تازه‌اند، تو هم‌صدای شیهه یه مادیون می‌شنفی؟ مادیون؟ مو گفتم مادیون ننه؟ این صدای خرد شدن پاره تخته‌های یه بوم در توفان نیست؟ صدای ناخدا؟ بوات؟ بانگت می‌زنه انگار؟ تو کجایی این‌همه دور، این‌همه نزدیک، نکنه بخواهی غافلگیرم کنی ننه! سال‌ها دوری و صبوری، سال‌ها انتظار، سال‌ها تنها با خود ورار کردن، هر روز تا ته کوچه پاییدن، پارچه سبز روی قاب عکس جگر گوشه‌ات را کنار زدند تا بوسه‌هایت طعم آتش بگیرند، شانه‌ای برای گریستن می‌خواهد، چقدر اینجا نبودن‌ها عذابش داده است، مهره‌های تسبیح بر هم می‌افتند و او تمام این شمارش‌ها را تاب آورده است، تمام روزهای نامهربان سال را.

شکوفه‌های تازه انار کنار حوض او را می‌برد تا شکفتن زخم‌های سینه‌ات، دی رود، خودم دیدم با همین دوتا چشام هشت فشنگ گل تاول نشوند رو سینه بچه‌ام، دی رود، رود، رود، خواب دیدم، تو نهری سرخ شناکنان خیره تو قرص غروب آفتاب، هنوز باور دارد روزی بر خواهی گشت و مثل ابری مهاجر تمام این سال‌ها را بر شانه‌هایش خواهی بارید، دانه‌های سرخ تسبیح در خون چکان انگشتانش درست در مرز رویا و باورهایش می‌پکد و او این نشانه خوبی نمی‌داند، مهره‌های تسبیح رقص‌کنان در سمفونی نامنظمی پشک می‌خورند روی آب‌انبار، چقدر دیر آمدی ننه و بعد دو بال می‌نارش را مثل بیرق‌هایی در باد این‌سو و آن‌سو می‌چرخاند، راهبانه رقصی غریب و ازلی و ناشناخته، غربت و شادی تمام زنان جنوب را، تمام مادرانی که در کلام نمی گنجند، درست مثل بوم ناخدا که در وحشی‌ترین لهیمر مورما می کند، تمام اندوهانش را کل می کشد، تمام دی رود دی رودهایش را طوری از چنبره گلویش و جگرگاه فریاد بر می‌آورد که گنجشک‌ها از گل‌های سرخ کاغذی پر می‌گشایند به سمت آسمان. من چقدر بی‌تو بوده‌ام سال‌ها... چقدر تمنای بوی عطر تنت داشته‌ام، هر درخت سبزی را دخیل بستم، میدانی چند بهار پرستوها آمده و رفته‌اند؟

هر روز از بلندای مناره دستانم، به آسمان خدا تو را اذان گفته‌ام، از کلام الله لب‌هایم آیه آیه تو را نوشیده‌ام، کجا بودی این‌همه سال ننه؟ چقدر دور، مضراب دستانت درب این خانه را نواخت، ننه رودم، چشم‌های سرمه ریز عروس‌ات روزها هی اشک سیاه باریدن بر پهنای تصویرت و من هی پوست انداختم، چقدر حسرت بغض‌های فرو خورده بر لبانم مانده، ناخدا فایز می‌خواند چشم‌هایش را در هق هق انتظار بارید تا دم رفتن، نگاه کن، شدم شهرزاد هزارویک شب غصه‌های خودم، سنگ سنگ این خانه می‌داند چه‌ها کشیده‌ام، تب داری چرا ننه؟ باید برویم دریا پاشویه‌ات کنم، حالا دیگر می‌توانم چادر گلدارم را سر کنم، نگاه کن تمام گل‌هایش تشنگی این‌همه سال را تاب آورده‌اند، گوش کن می‌شنفی زنانی از قبیله‌ای دور پایان اندوه مرا جشن گرفته‌اند، دریا دف می کوبد آمدنت به دلم افتاده بود گفتم با شکوفه‌های انار بر می‌گردی، چرا نگفتی در راهی تا تمام ترمینال را غرق در گلاب و عود و اسپند کنم؟ قرار بود سوار بر اسبت کنم تمام جاده برج را بیت بخوانم، بارانی از نقل و گلاب بپاشم، چرا فکر می‌کنی نفسم بند می‌آید، تو که آمده‌ای اسپری سالبوتامول را می‌خواهم چکار؟ مثل کبوترهای دایی‌ات رضا شوق پرواز دارم، چفیه ناخدا نمی‌بینی دستام؟ گفت یزله می‌گیرم اگه یه بار دیگه سیر نگاهش کنم ما چکه چکه هی انتظار باریدیم ننه.... من تو را کجای خواب‌هایم گم کردم؟... پیرزنی که هر روز می‌رود سر کوچه‌ای که با اسپری سیاه رنگی چهره کلیشه شده پسرش بر دیوار را ببیند، امروزووار روز و فردا روز که بگذرد قرار است تو متولد شوی، درست بعد از نماز مغرب وقتی ناخدا نامت را بر قنوتش دخیل می‌بندد، این خواب‌ها مرا به می‌برد به همان روزی که بادگیر سبزی به تن داشتی و از پشت شیشه مینی‌بوس لبخندت را هم‌نفس بهار در قابی جاودان درست بعد از نماز مغرب وقتی ناخدا نامت را بر قنوتش دخیل می‌بندد، این خواب‌ها مرا به می‌برد به همان روزی که بادگیر سبزی به تن داشتی و از پشت شیشه مینی‌بوس لبخندت را هم‌نفس بهار در قابی جاودان برایم ثبت و به چشمانم آویختی، هنوز هم حوالی خواب‌هایم تو را می‌بینم در هیات دلاوری اسطوره‌ای که با لباس غواصی در لالایی‌های دیر سال من دریا را بالا می‌آیی، و پشت سرت هم‌رزمانت و من تمام ساحل بوشهر را پای برهنه برای به آغوش کشیدنت می‌دوم اما دوباره، هزار باره، با چشمانی خیس از خواب می‌پرم، گریه‌های مادران منتظر مرا می‌برد تا کل وارونه کشیدن زنان به تماشای تعزیه نشسته، و من با خود می‌گویم حس هیچ مادری دروغش نمی‌گه، او میاید درست صبحی که بندر هنوز در خواب است... .



دردسرهای گرفتن کارت سوخت در بوشهر

حسین وردیانی





چند روز پیش به‌طور اشتباهی رمز کارت سوخت خود را در دستگاه وارد کردم و در نتیجه کارت سوخت قفل شد. به مسئول جایگاه مراجعه کردم، ایشان اعلام کردند که باید به دفتر بوشهر واقع در خیابان صدرا مراجعه کنم. روز شنبه به آن‌جا رفتم، اما متوجه شدم که هیچ وسیله نقلیه‌ای به جز تانکرهای سوخت به محل مراجعه نمی‌کند. مسئول دفتر بدون ارائه توضیحات لازم، تنها گفت که سیستم فعلاً قطع است و زمان اتصال آن مشخص نیست و افزود که باید دوباره روز دوشنبه مراجعه کنم.

در روز دوشنبه دوباره به آن‌جا بازگشتم و پس از گذشت مدتی، ایشان تازه متوجه شدند که برای ادامه روند باید کپی کارت خودرو، کارت ملی و کارت سوخت ارائه دهم. خدا را شاهد می‌گیرم که این مسیر طولانی را پیاده طی کردم. به مسئولین یادآوری می‌کنم که آیا این مکان مرکز جمع‌آوری ضایعات است یا محلی برای تعویض کارت؟ چطور ممکن است مکان قبلی در فلکه قدس مشکلاتی داشته باشد در حالی که دسترسی برای مردم ساده و آسان بود؟ به نظر می‌رسد ضروری است که مردم در این فرآیندها دچار سردرگمی و زحمت نشوند.



رها شدن پارک جنگلی چاهکوتاه

فرشاد گیتی‌زاده



پارک جنگلی چاهکوتاه در استان بوشهر، جواهری پنهان در دل طبیعت، تفرجگاهی است که در دهه پنجاه و در دوران پهلوی دوم، ساخته شده است؛ جایی که هدفش نه تنها مبارزه با بیابان‌زدایی، بلکه به ارمغان آوردن فضایی شاداب و دلنشین برای خانواده‌ها بود. این پارک، یادگاری از دهه ۱۳۵۰ شمسی است. ریشه‌های روستای چاهکوتاه به دوران درخشان صفوی برمی‌گردد. درختان سر به فلک کشیده و گونه‌های متنوع گیاهی که در این پارک شکوفه می‌زنند، به آن چهره‌ای بکر و بی‌نظیر بخشیده و نوایی از پرواز و جنب و جوش پرندگان در هوای این منطقه طنین‌انداز است.

چاهکوتاه با جغرافیای شنی‌اش، روحی زنده و مملو از طراوت دارد و این پارک جنگلی با هدفی مقدس ساخته شد؛ نه تنها برای مهار خشم طبیعت، بلکه به عنوان پناهگاهی آرام و سرشار از شادی برای فرار از روزمرگی‌های شهر. اما امروز در دل این یادگار، ناله‌هایی می‌شنوم. آلاچیق‌های آن یکی پس از دیگری تخریب شده‌اند، سیم و کابل‌های برق و روشنایی به تاراج رفته‌اند و گذرگاه‌ها، نشانی از ویرانی دارند. یادم می‌آید که در روزگار جوانی‌ام، ورود موتورها به این مکان با تمام قوا منع شده بود، اما اکنون با کمال تاسف، صدای غرش موتورها در گوشه‌گوشه‌ی پارک پیچیده و فضای آرامش‌بخش آن را به چالش کشیده است.

آری، بخشی از وجودم می‌خواهد درددلی کند، یاد آن روزهای شاداب را زنده نگه دارد و به یادی از آن دوران جوانی، فریادی کشد. بیایید تا با یکدیگر یادآوری کنیم که چاهکوتاه، نه تنها یک پارک، بلکه بخشی از روح و تاریخ ماست.

آقای وزیر میراث فرهنگی؛
عمارت هفت بَنگِله رُمبید و کسی به دادش نرسید



چهار روز دیگه دوستداران میراث فرهنگی در محل این مخروبه عزاداری خواهند کرد ولی چه فایده!

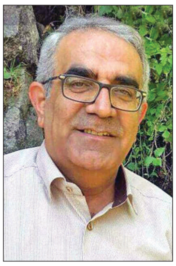
عمارت تاریخی «هفت بنگله» بندر بوشهر در ۲۵ اسفند ۱۳۷۹ در فهرست آثار ملی کشور به ثبت رسیده است. در حال حاضر اکثر عمارت‌ها از هفت عمارت بنگله کاملا تخریب شده و آن بخشی از عمارت که باقی مانده در آستانه تخریب هستند. این عمارت‌ها با مساحت ۶۴ هکتار در سال ۱۸۵۸ میلادی و در دوره قاجاریه در محله بهمنی بندر بوشهر توسط «حاج محمد کریم امین التجار» و «مظفریان» بنا شدند. عمارت هفت بنگله، هفت ساختمان جدا و مستقل از یکدیگر هستند که شش تا از این بناها در دو طبقه و یک بنا در یک طبقه احداث شده اند. پس از مدتی این ساختمان‌ها به منظور استقرار کنسولگری در اختیار انگلیسی‌ها قرار گرفت و آن‌ها از ۶ ساختمان استفاده اداری کرده و یکی از ساختمان‌های یک طبقه هم برای تامین برق کنسولگری مورد استفاده بوده است. در حال حاضر این عمارت‌ها در اختیار گمرک بوشهر است. اما به نظر می‌رسد نه تنها مالکان آن بلکه متولیان حفاظت از آثار تاریخی کشور و اداره کل میراث فرهنگی استان نیز نسبت به سرنوشت این بنای تاریخی بی اهمیت هستند.



قطعا بعد از این گزارش طبق معمول این چند سال اداره میراث فرهنگی اعلام خواهد که با همکاری گمرک ما بودجه گذاشته‌ایم و به زودی عملیات بازسازی و مرمت انجام می‌شود ولی تهش هیچ اتفاقی نمی‌افتد و با همین شعارها و وعده‌های پوچ این‌گونه آثار با خاک یکسان می‌شوند./ پایگاه خبری تحلیلی سَلْخ

متوهمان طرفدار پرولتاریا (طبقه کارگر)

دکتر سعید معدنی



غلامحسین ساعدی در شماره‌ی هفتم فصلنامه الفبا می‌نویسد: «فتحعلی پناهیان جوان بیست و چند ساله...بچه عجیبی بود. سیانور هم در گوشه زبانش. همان بود که سرمایه‌دار گردن کلفت کرجی را کشت، همان که چای جهان را داشت.»

منظور ساعدی از «سرمایه‌دار گردن کلفت» یک کارآفرین موفق و توسعه‌دهنده صنعت و اقتصاد کشور محمد صادق فاتح یزدی است. تقریبا صددرصد اهالی کرج و اطراف کرج فاتح یزدی را با این‌که نزدیک به نیم قرن از ترور وی توسط سازمان چریک‌های فدایی خلق می‌گذرد، می‌شناسند.

محمدصادق فاتح یزدی متولد یزد بود. در سال‌هایی که در یزد کم‌آبی و قحطی بروز می‌کند، مردمان زیادی از این شهر به کرج نقل مکان می‌کنند. فاتح یکی از این افراد بود که بعدها یک‌تنه در دگرگونی و پیشرفت کرج نقش بسزایی داشت.

فاتح یزدی متولد ۱۲۷۷ بود. وی برای ادامه‌ی تحصیل در رشته مهندسی کشاورزی به هند می‌رود. پس از بازگشت از هند باخبر می‌شود نامزدش رقیه غضنفری که «جهان» صدایش می‌کردند بر اثر بیماری آبله نابینا شده است. اطرافیان توصیه می‌کنند که با این دختر ازدواج نکند. اما مهندس فاتح که جزء معدود تحصیل‌کردگان دانشگاهی آن زمان بود عاشق جهان بود. لذا بر عشقاش پافشاری می‌کند و با وی ازدواج می‌کند. جالب آن‌که این صنعت‌کار خلاق و کارآفرین بعدها بسیاری از کارخانه و مکان‌ها و محله‌ها را که در کرج می‌سازد نام «جهان» را بر آن‌ها می‌گذارد. احتمالا تا زمانی که کرج هست نام «جهان» هم هست! مثل:

– کارخانه جهان‌چیت در سال ۱۳۳۵

–کارخانه «روغن نباتی جهان» سال ۱۳۳۶

– «کارگاه بافندگی خانوادگی»۱۳۴۱ (این کارگاه، به دنبال سختی زنان از کار کردن در محیطِ مردانه جهان‌چیت تاسیس می‌شود و در داخلِ محله چهارصددستگاه کرج قرار داشته که بسیاری از زنان کارگر آن نیز ساکن همین محله بوده‌اند)

– کارخانه یخ‌سازی جهان – کارخانه روغن موتور جهان–«سردخانه میوه جهان» در سال ۱۳۴۴ که جزء اولین‌ها بوده – پلاستیک‌سازی آرمه – شرکت آبادانی جهان – کارخانه صابون جهان –چای جهان –پتوبافی جهان –و....

علاوه بر آن، فاتح در کشاورزی نیز فعالیت‌هایی داشت. از جمله احداث ۱۵۰ هکتار باغات میوه و حدود ۸۰ هکتار جنگل چوب‌های صنعتی این مجموعه در کنار دانشکده کشاورزی دانشگاه تهران، مرکز اصلاح بذر و نهال و زمین‌های زراعی کرج، موقعیت کشاورزی کرج را بهبود دادند.

با توسعه شرکت‌ها و کارخانه‌ها، مهاجرت به شهر کرج افزایش می‌یابد. مهندس فاتح با کمک مهندسان خارجی شروع به قطعه‌بندی زمین‌های اطراف و خیابان‌کشی آن‌ها می‌کند. این کار در نهایت به ایجاد دو محله مسکونی «چهارصد دستگاه» و «جهان‌شهر» منجر می‌شود. ۴۰۰ دستگاه که در ابتدا آن را «جهان‌آباد» یا «کوی کارگران جهان‌چیت» نامیده بودند، در ضلع جنوبی کارخانه جهان‌چیت قرار دارد. این بخش، به عنوان یک مجموعه ۴۰۰ واحدی در نظر گرفته شده بود که ۲۰۰ واحد آن اجرایی شد.

نکته آن‌که این دو مجموعه مسکونی را خیابان اصلی شهر یعنی خیابان بهشتی(قزوین) از هم جدا می‌کند. قسمت شمالی، خانه‌های بزرگ‌تر بودند برای افراد پردرآمد و قسمت جنوبی خانه‌های کوچک‌تر و اقتصادی‌تر برای افراد کم درآمد بود. البته بخشی از خانه‌ها بعد از کشته شدن ایشان تکمیل شدند. همچنین کافه (رستوران) «باغ‌جهان» هم که یکی از قدیمی‌ترین رستوران‌های دایر در کرج است به همین جهان‌شهر چسبیده است.



بعد از انقلاب ۱۳۵۷ تقریبا همه‌ی این اموال و کارخانه‌ها مصادره شده و بعد به دلیل سوء مدیریت بسیاری تعطیل شده و از بین رفتند! در نتیجه بسیاری از آن تلاش‌های شبانه‌روزی خستگی‌ناپذیر به بادفنا رفت. فاتح همچنین چند مرکز آموزشی، مسجد، درمانگاه وغیره را نیز ساخته است.

سال ۱۳۵۰ است. به علت فعالیت چریک‌های مسلح مسلمان و کمونیست شرایط کشور امنیتی شد. در همین سال کارگران جهان‌چیت در اعتراض به کمی حقوق اعتصاب می‌کنند. فاتح امتیازاتی می‌دهد و بخشی را بیمه می‌کند. اما بازهم اعتصاب ادامه دارد. فاتح به نیروهای امنیتی متوسل می شود. کارگران برای گرفتن حق خود راهی وزارت کار در تهران می‌شوند. در مسیر تهران – کرج در کاروانسرا سنگی فضا ملتهب می‌شود و در درگیری با ماموران سه کارگر کشته می شوند که البته فدائیان خلق اعلام می‌کنند ۲۰ نفر کشته شده‌اند. فاتح از این حادثه غمگین می‌شود، دو سالی سرکار نمی‌رود اما به اصرار مدیران کارخانه‌ها بعد از دوسال سرکار برمی‌گردد.

اعضای سازمان چریک‌های فدایی خلق ۲۰ مرداد ۱۳۵۳خیابان را بر اتومبیل‌اش می‌بندند. ابتدا به راننده تیری شلیک می‌کنند. سپس بورژوای(سرمایه‌دار کارآفرین را در ۷۶ سالگی می کشند تا انتقام خود را از امپریالیسم جهانی به سرکردگی آمریکا بگیرند!

وقتی دقیق می‌شویم، می‌بینیم که گروه‌های افراطی در تاریخ معاصر چه فرصت‌های ناب توسعه یافتگی را از این کشور گرفته‌اند.

حالا حدود ۲۱ سال از آن تماس می‌گذرد

علی احمدی –مدیر جدید پالایشگاه اول مجتمع گاز پارس جنوبی



سال ۸۱ بود که سربازی‌ام تمام شد و به دنبال کار می‌گشتم. با یکی از دوستانم که در جزیره سکوساز صدرا کار می‌کرد، هماهنگ کردم و با قایق به آن‌جا رفتم، چون گفته بودند یک نفر نیروی مهندس شیمی یا مکانیک می‌خواهند. غیر از من، یک نفر دیگر هم آمده بود و مسئول آن‌جا از هردوی ما مصاحبه کرد و من انتخاب شدم. آن بنده خدا گفت که تازه ازدواج کرده و بیکار است. من هم رفتم پیش مسئول آن‌جا و گفتم که دوست ندارم در این‌جا کار کنم.

به آن بنده خدا هم گفتم: «آقا، این‌جا سهم شما.»

به خانه برگشتم و بعد از چند هفته وزارت نفت آگهی استخدامی زد. من در همه آزمون‌ها شرکت کردم: فلات قاره، مناطق نفت‌خیز جنوب، پتروشیمی جم و مجتمع گاز پارس جنوبی. نتایج همه را اعلام کردند و جز مجتمع گاز، در سه مورد دیگر قبول شدم. وقتی با جواد، دوستم که در همان موقع در مجتمع گاز پارس جنوبی کار می‌کرد، صحبت کردم، به من گفت که نروم و بیایم این‌جا که جای خوبی است. منتظر نتیجه آزمون مجتمع گاز بودم که متاسفانه قبول نشدم و آن سه موقعیت دیگر هم از دستم رفت. بعد از یک هفته، در یک ظهر تابستان دراز کشیده بودم زیر کولر اوجنرال که یکی با تلفن خانه‌ام تماس گرفت و گفت: «من عمرانی‌خو هستم از دفتر مجتمع گاز پارس جنوبی و شما در آزمون استخدامی جزو ذخیره‌ها هستید و قبول شدید. فردا خودتان را به تهران برسانید به این آدرس.»

در همان لحظه ساکم را جمع کردم و به ترمینال رفتم و عصر با اتوبوس به تهران رفتم. حالا حدود ۲۱ سال از آن تماس می‌گذرد.

تا اول شنبه، صبح زود با خانواده‌ام خداحافظی کردم و به سمت عسلویه راه افتادم. در مسیر نزدیک خورموج بودم که با من تماس گرفتند و در پشت خط گفتند: «من مدیر منابع انسانی شرکت ملی گاز هستم و سه هفته پیش طبق درخواست شما و ما، مصاحبه‌ای برای تصدی مدیریت یکی از پالایشگاه‌ها داشتید و نتیجه مصاحبه‌تان بسیار عالی بوده و الان مدیر عامل شرکت ملی گاز می‌خواهد با شما صحبت کند.» خلاصه صحبت‌ها این شد که باید سمت سازمانی جدیدی را تجربه کنم.

امیدوارم به عنوان نماینده‌ای از بوشهر، تنگستان و باغک بتوانم برای جامعه‌ام مفید باشم و برای کشورم هرچند قدمی کوچک بردارم. یا حق.

مصاحبه با مهدی انصاری به مناسبت سالروز درگذشت رسول پرویزی؛ نویسنده‌ای از اقلیم جنوب:

«رسول پرویزی»؛ داستان‌نویس مجذوب سیاست

خبرگزاری کتاب ایران (ایبنا) – الهام بهروزی: ۸ آبان برابر است با درگذشت نویسنده‌ای از اقلیم جنوب. رسول پرویزی که در داستان‌نویسی سبک محمدعلی جمال‌زاده را پیشه کرد و آثار چندی را بر اساس ساختار و بافت فرهنگی و اجتماعی جنوب و مسائل و مصائب آن پدید آورد، پیش از این‌که به خلق شاهکاری در حوزه ادبیات داستانی ایران دست یازد، به گردنه سیاست افتاد و چنان مجذوب این دنیای شگفت و تو در تو شد که دیگر فرصتی برای آفرینش آثار درخشان نیافت.

رسول پرویزی اما با خلق آثاری چون «شلوارهای وصله‌دار» و «لولی سرمست» توانست خود را به عنوان یک نویسنده در تاریخ داستان‌نویسی ایران مطرح کند. هرچند بسیاری او را بیشتر خاطره‌گو دانستند تا داستان‌نویس ولی با این حال، او با پدید آوردن داستان‌هایی چون «قصه عینکم»، «سه یار دبستانی» و «شیرمحمد» نام خود را در میان داستان‌خوانان نخبه‌گرا حک کرد. «قصه عینکم» او چنان با استقبال مواجه شد که به کتب درسی راه یافت.

به همین مناسبت مصاحبه مهدی انصاری، نویسنده، داستان‌نویس و منتقد ادبی جنوبی، را می‌خوانید:

– رسول پرویزی نویسنده‌ای است که در داستان‌نویسی مسیر جمال‌زاده را در پیش گرفت ولی هرگز به مانند صادق چوبک و صادق هدایت به دلیل نگاه اخلاقی که به بافت و کارکرد داستان داشت، به داستان‌نویسی مدرن روی نیاورد؛ آیا با این نظر موافقید؟

خیر؛ چون شیوه داستان‌گویی پرویزی که متاثر از جمال‌زاده و نثر زمانه خود است، به نوعی ماقبل مدرن است و ربطی به نگاه اخلاقی وی به بافت و کارکرد داستان ندارد. در داستان‌نویسی مواجهه پرویزی با شیوه‌های روایت، سنتی ولی در عین حال سهل و ممتنع است.

– همان‌طور که اشاره کردید داستان‌گویی او به‌نوعی متعلق به دوره ماقبل داستان مدرن است، با این حال پرویزی در داستان‌نویسی برای کودکان جزو نویسندگان پیشتاز بود، اما متاسفانه در این زمینه آن‌گونه که باید شناسانده نشده است، چرا؟

واقعاً جایگاه پرویزی در این خصوص مغفول مانده است. تاریخ ادبیات شروع داستان‌نویسی کودک و نوجوان را با آثار صمد بهرنگی، عباس یمینی شریف، مهدی آذر یزدی، قدسی قاضی‌نور و دیگران در دهه ۴۰ می‌شناسند، در حالی که چاپ اول «شلوارهای وصله‌دار» در سال ۱۳۳۶ منتشر می‌شود که داستان‌های آن پیش‌تر در دهه ۲۰ شمسی در مجله سخن منتشر شده بودند. جالب است بدانید پرویزی در مقدمه‌ای بر چاپ سوم «شلوارهای وصله‌دار» به روشنی جامعه مخاطب آن را معرفی می‌کند و می‌گوید: «آرزویی داشتم که برآمد، می‌خواستم و امید داشتم بچه‌هایی که در آن سرزمینی که به دنیا آمدم و چشم به نخل‌های بلندش دوختم و آتش جهنمی آفتابش را چشیدم با خواندن این کتاب از من راضی باشند و این آرزو به دلم نماند.»

– او با قصه عینکم معروف شد که در آن با نگاهی ظریف به مسائل اجتماعی و روانی، به توصیف تاثیر سوءفهم و ناتوانی‌های جسمی بر زندگی فردی و اجتماعی با بیانی طنزآلود پرداخته، از دید شما آیا بیان طنزآلود این قصه چقدر در معروف شدن آن سهم داشت؟

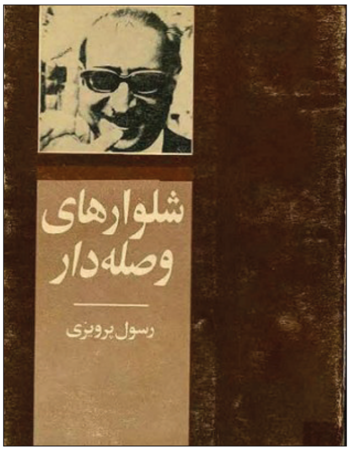
پرویزی به گواهی نقل قول‌ها و خاطرات، طنازی قهار بود و همچنین اهل مجلس و شب‌نشینی. سنتی که هنوز تا هنوز مردم بوشهر از آن بهره کافی می‌برند. به همین خاطر داستان‌های پرویزی واجد طنزی اجتماعی و مخاطب‌پسند است. طنزی که برآمده از ماجراهای روزمره و احیاناً پیش پاافتاده جامعه است که با قلم پرویزی ارتقا می‌یابد و شیرین‌تر می‌شود.



– به نظر می‌رسد پرویزی شروع خوبی داشت اما در ادامه نتوانست خود را در عرصه نویسندگی تثبیت کند و میل به سیاست کرد، از دید شما اگر وارد این وادی نمی‌شد، می‌توانست به نویسنده مهم‌تری مبدل شود؟

ببینید پرویزی به‌عنوان نویسنده تثبیت و شناخته شده بود، اما به‌عنوان نویسنده‌ای با چندین مجموعه داستان و رمان و دارای منظومه‌ای چشمگیر نه! در حالی که ورود به سیاست و شناخت زیر و بم‌های سیاسی در ایران می‌توانست برای او منشا تولید آثار درخشانی شود. صدحیف که عمرش کوتاه بود و در ۵۸ سالگی درگذشت.

– برخی، ضعف پیرنگ و عناصر اصلی داستان‌نویسی مثل ایستایی شخصیت‌ها، فقر اوج و فرود در برخی از آثار وی را مهم‌ترین عامل توقف او در نویسندگی و پدید آوردن کارهای شاخص‌تر از قصه عینکم دانسته‌اند، از دید شما آیا این نظر درست است؟



این نظر را قبول ندارم. برای مثال کسی که به‌خوبی تار می‌نوازد، سال‌ها هم بگذرد نواختن تار از یادش نمی‌رود. مگر آن‌که اتفاقی در مغز و سیستم شناختی‌اش رخ دهد! درست است که بسیاری از داستان‌های وی رنگ و بوی خاطره دارند و عناصر داستان‌نویسی به معنای امروزی در برخی از آن‌ها ضعیف است اما این‌ها دلیل توقف نویسندگی وی نبوده‌اند.

سیاست که برایش پله ترقی در مدارج مختلف بود، در امور نویسندگی وی گویی بلاخیز بود. تمام وقت و توانش را گرفت و بیماری‌اش نیز مزید علت شد. پرویزی می‌توانست با همان طنز ذاتی و بالفطره‌اش آثار درخشانی خلق کند.

– شما این نظر را می‌پذیرید که در «لولی سرمست» با اینکه حرف تازه‌ای برای گفتن ندارد ولی با خلق قصه شیرمحمد که نماد فردی حق‌طلب است، توانست سرخطی به چوبک برای پدید آمدن اثر شگرفش؛ یعنی تنگسیر بدهد که به شاهکاری در ادبیات داستانی کشور درآید! این نشان می‌دهد که پرویزی اگر وقتش را منحصر به داستان‌نویسی می‌کرد، خود نیز می‌توانست شاهکار بیافریند، این طور نیست؟

بی‌شک همین‌طور است. پرویزی توصیفات دقیق و درخشانی که حتی خیلی از آن‌ها وجه ناتورالیستی به خود می‌گیرند در داستان «شیر محمد» ارائه می‌کند. مثل «در ایام روزه گاهی قیافه پیرمردان ده رقت‌انگیز بود. گرسنگی گوشت‌شان را آب کرده بود. از قیافه ورچروکیده سیاه و آفتاب خورده فقط پوست و استخوانی باقی بود. مثل اسکلت، مثل مرده از گور گریخته...» متاسفانه شغل و بیماری به برای پدید آوردن آثار درخشان‌تر مجال نداد.

– در این میان، منوچهر آتشی هم بر این باور بود که نثر پرویزی برای نگارش تنگسیر بیشتر مناسب بود تا چوبک، هرچند خود پرویزی به صراحت با این نظر مخالفت کرده و چوبک را نویسنده‌ای حرفه‌ای و آگاه به داستان‌نویسی مدرن دانسته بود! آیا شما هم فکر می‌کنید پرویزی برای نوشتن تنگسیر مناسب‌تر بود؟

به نظرم چنین مقایسه‌ای خطاست. هرکس نثر و زبان و ذهنی و تخیل خود را دارد. پرویزی داستان قهرمانانه شیرمحمد را در قالب یک داستان نیمه‌بلند و با همان سنت قدیمی‌تر روایت می‌کند که زبانش نیز به همان نسبت قدیمی‌تر است؛ اما چوبک متاثر از رمان‌های آمریکایی و همینگوی نثر و زبان دیگری دارد و حتی قالب قصه نیز عوض شده است. در واقع، این‌جا ما با مقایسه یک قصه با یک رمان که موضوعی مشترک دارند، روبه‌رو هستیم که هرکدام در سنت متفاوتی نوشته شده‌اند.

– همان‌طور که اشاره کردید زبان قصه‌های پرویزی زبان قدیمی‌تر است و از ویژگی‌های بارز او در نوشتن به کار گرفتن لحن و زبان و کنایه‌ها و امثال منطقه تنگستان و بوشهر و... در داستان‌هایش بود، او در این زمینه چقدر موفق ظاهر شد؟

خیلی؛ چون پرویزی تسلط بی‌نظیری بر زبان و گویش تنگستان و بوشهر و شیراز دارد. محل وقوع داستان‌هایش تنگستان، دشتستان، بوشهر و شیراز است و در هرکدام از داستان‌ها از ایماژهای بومی و ضرب‌المثل‌ها و کنایه‌ها و تکیه کلام‌ها به خوبی استفاده می‌کند و به کمک همین ابزار روایتش را شکل می‌دهد.

– عمده درون‌مایه‌هایی که پرویزی در کارهایش به آن‌ها توجه داشت، فقر، عشق، بی‌عدالتی و ظلم، فساد اخلاقی و خرافه‌پرستی بود، چرا او بیشتر جذب موضوعات تلخ شد؟

پرویزی با آن‌که به مجلس سنا رسید و با علم و دربار حشر و نشر داشت؛ اما خود از طبقات فرودست بود و فقر و فلاکت را از نزدیک لمس کرده بود. در موخره طنزآمیزش به نام «دوپشته بر الاغ» حکایت زندگی‌اش در بوشهر به همراه خالویش (دایی‌اش) را روایت می‌کند. زمانی که کتابدار مدرسه سعادت بوشهر بود و خالویش ساکن محله سنگی. شبی دزد برای بردن گاو خالو می‌آید و خالوی هوشیار دزد را می‌گیرد. خالو قدرتمند و خشن و بی‌گذشت به نظر می‌رسد اما تا دزد می‌گوید که برای زن و بچه گرسنه‌اش به دزدی آمده، خالو گاو را برخلاف میل بقیه خانواده به دزد می‌بخشد. پرویزی که از این حرکت بسیار متعجب شده، از خالو علت را می‌پرسد. خالو جمله‌ای می‌گوید که برای پرویزی درخشان است و در ذهنش نقش می‌بندد. جمله این است: «وقتی گرفتمش دزد بود، وقتی گاو را بخشیدم، فقیر بود.»

– مهم‌ترین خدمتی که پرویزی به داستان‌نویسی جنوب و ایران کرد، چه بود؟

پرویزی روایتگر بخشی از زیست بوم جنوب ایران به خصوص شیراز و تنگستان و بوشهر است، در زمانه‌ای که جامعه ایران گام‌هایش را به سمت مدرنیته برمی‌دارد. این امر در تقابل‌های موجود در داستان‌های پرویزی به روشنی مشهود است. از خلال داستان‌های پرویزی می‌توان به نوع نگاه مردمان، پوشش، رفتار اجتماعی و... آن دوره پی برد. چیزی که معمولاً در تاریخ رسمی نمی‌بینیم ولی در داستان کوتاه و رمان منعکس شده‌است.

آیین رونمایی از آثار مکتوب و پژوهشی علیرضا رمضانی، نویسنده، موسیقیدان و هنرمند جنوبی:

بازنمایی کاربرد هنرهای تجسمی در شعر



رئیس بنیاد ایران‌شناسی شعبه بوشهر، تاریخ شبانکارگان ایران نوشته علیرضا رمضانی را اثری جامع در باره قوم شبانکاره دانست و تاکید کرد: این کتاب دربردانده بخش اعظمی از تاریخ، جغرافیای، اقتصاد، کشاورزی، فرهنگ و آداب و رسوم مربوط به منطقه شبانکاره استان بوشهر است.

به گزارش خبرنگار خبرگزاری کتاب ایران (ایبنا) در بوشهر، عبدالکریم مشایخی در آیین رونمایی از آثار مکتوب و پژوهشی علیرضا رمضانی، نویسنده، موسیقیدان و هنرمند جنوبی شامل تاریخ شبانکارگان ایران، عناصر هنرهای تجسمی در شعر امروز و فیلم مستند گندم کوبی گفت: علیرضا رمضانی بیش از این‌که یک نویسنده و پژوهشگر دغدغه‌مند و ژرف‌نگر باشد، یک هنرمند و نوازنده باتجربه و باسابقه است که افتخار حضور در گروه‌های مطرح موسیقی ایرانی و شاگردی و همنشینی اساتید موسیقی ایران را داشته و دارد.

به گفته وی، رمضانی با نوشتن تاریخ شبانکارگان ایران، به‌مانند جمشید صداقت‌کیش با پژوهش‌های میدانی جغرافیای قوم شبانکارگان را در ایران به‌ویژه در منطقه جنوب به‌طور مفصل بازنمایی کرده است. به عقیده صداقت‌کیش، تاریخ شبانکاران یکی از مغشوش‌ترین تاریخ محلی ایران است که پس از براندازی دیلمان تشکیل حکومت داده‌اند. البته طبق برخی از منابع تاریخی، نسب قوم شبانکارگان به ساسانیان و اردشیر بابکان می‌رسد. به قولی، مادر اردشیر از قوم شبانکارگان بوده است.

رئیس بنیاد ایران‌شناسی شعبه بوشهر یادآور شد: علیرضا رمضانی تاریخ شبانکارگان را پیش از این دو جلد به همت حوزه هنری روانه بازار کتاب کرد اما در دومین چاپ، این اثر در یک جلد و با ویراست جدید منتشر شده است. بخش اعظمی از این کتاب دربردانده تاریخ، جغرافیای، اقتصاد، کشاورزی، فرهنگ و آداب و رسوم مربوط به منطقه شبانکاره استان بوشهر است.

علیرضا رمضانی، گمنامی خودخواسته در عرصه هنر استان بوشهر است

رضا معتمد، نویسنده، شاعر و منتقد ادبی در بخش بعدی این مراسم با اشاره به نقش‌آفرینی علیرضا رمضانی در عرصه هنر و پژوهش استان بوشهر گفت: رمضانی با وجود این‌که آثار قابل تامل و نقش موثری در موسیقی و خوشنویسی منطقه جنوب داشته است، در استان بوشهر کمتر معرفی شده و گمنام مانده است. البته به عقیده من، گمنامی او خودخواسته است.

وی سپس به کتاب «عناصر هنرهای تجسمی در شعر امروز» نوشته علیرضا رمضانی اشاره و تصریح کرد: این کتاب که حاصل پژوهش رمضانی در دوره ارشد است، اثری قابل اطمینان است که نشان می‌دهد نگارنده هر دو حوزه هنر و شعر را شناخته و با شاعران حشر و نشر داشته است، به عبارت بهتر، سلوک عملی در این وادی داشته و این سلوک در این اثر بروز یافته است.

معتمد با تاکید بر اینکه رمضانی در این اثر با محدود کردن دامنه موضوعی، برخی از المان‌های هنرهای تجسمی نظیر نقطه و خط را در شعر کهن مورد بررسی قرار داده است، افزود: در ادبیات و هنر ما اصطلاحی به نام «محاکات» داریم که به معنای بازنمایی است و نخستین بار از سوی ارسطو مطرح شد. بی‌شک شعر و هنر، بازنمایی و برداشتی از طبیعت توام با تخیل و حس و دخل و تصرف شاعر و هنرمند است. رمضانی در «عناصر هنرهای تجسمی در شعر امروز» به بازنمایی کاربرد هنرهای تجسمی در شعر روی آورده است.

این پژوهشگر و استاد دانشگاه یادآور شد: در شعر کلاسیک مثل اشعار حافظ، سعدی و... که بر تشبیه تکیه دارد، برداشت تک‌بعدی و تک ساحتی است اما در شعر معاصر که بر پایه استعاره و نماد استوار شده، برداشت چندساحتی است.

وی بیان کرد: رمضانی در این اثر، مثال‌هایی را در شعر حافظ بیان کرده است. البته به عقیده من، او می‌توانست عناصر هنرهای تجسمی را در شعر امروز مورد بررسی قرار بدهد؛ چون در این زمینه از تنوع و تعدد بیشتری برخوردار بود اما به هر روی حافظ یکی از شاعرانی است که در این اثر مورد توجه قرار گرفته است. همان‌طور که می‌دانید حافظ یکی از تصویرگراترین شاعر است که گاه در توصیف به زیباگرایی می‌رسد و گاه شعرش رنگ و بوی فلسفی می‌گیرد.

مولف «از جنوب غزل» با ذکر نمونه‌هایی از هنرنمایی حافظ در کاربرد نقطه و خط و رنگ در شعر توضیح داد: حافظ در شعر گاه از نقطه در توصیف جمال یار وام می‌گیرد و گاه در گیر و دار فلسفه و عرفان می‌افتد. رنگ در شعر گذشته دو رویکرد دارد؛ یک رویکرد به معنای مجرد و ذهنی است و رویکرد دیگر به معنای تعلق است که رمضانی مفصل به این مبحث در این کتاب پرداخته است. او در این اثر اشاره کرده که رنگ در شعر گذشته چندان کاربرد نداشته و تنها رنگ‌های سبز، سفید، سیاه، سرخ و کبود در شعر شاعرانی چون حافظ استفاده شده است. نکته جالب این است که در شعر این شاعران اصلاً رنگ آبی استفاده نشده است.

معتمد یادآور شد: این کتاب جای توسعه بیشتری دارد و می‌طلبد دایره هنرهای تجسمی را در شعر به شکل مبسوط‌تری مورد بررسی قرار داد. با این حال، علیرضا رمضانی، نقش تعیین‌کننده‌ای در خودشناسی و هویت ما دارد. با پژوهش‌های ارزنده خود اطلاعات شگرفی را درباره تاریخ و جغرافیای هنر و ادبیات ما ارائه می‌کند که این نشان می‌دهد او به فهم فرهنگی رسیده است.

از بچگی با همراهی پدرم به ادبیات و تاریخ علاقه‌مند شدیم

علیرضا رمضانی هم در بخش پایانی این برنامه نیز توضیحات مفصلی در باب چگونگی ورودش به عرصه هنر، موسیقی و پژوهش در حوزه تاریخ ارائه و همچنین به نقش پدرش در گرایش به هنر و ادبیات اشاره کرد و در این باره گفت: کودک و دبستانی بودم که پدرم در سفری که به شیراز داشت، مجموعه ۱۴ جلدی تاریخ طبری را خرید و به طور هفتگی و منظم ما را گرد هم جمع می‌کرد و با هم تاریخ طبری را می‌خواندیم. همین باعث شد که از بچگی با تاریخ و ادبیات و هنر مانوس شویم.

وی سپس به آموزش موسیقی در نزد کامکارها و حضور در گروه پرویز مشکاتیان و همنشینی با نویسندگان و شاعران مطرحی چون ابوترای خسروی، هرمز علیپور، منوچهر آتشی، بیژن ترقی و... اشاره کرد و افزود: در آن زمان، در کنار آموزش موسیقی و ساز تخصصی سنتور، به درخواست دوستی به بررسی رنگ در شعر شاعران کهن و معاصر روی آوردم. در ادامه به نوشتن کتاب تاریخ شبانکارگان ایران ترغیب شدم و برای نگارش این اثر به پژوهش‌های میدانی روی آوردم و گاه برای مستند و دقیق شدن تحقیقاتم بیش از دو بار به شهرها و مناطقی که این قوم سکونت داشتند مثل مشهد، داراب، جهرم و... رفتم.

رمضانی تاکید کرد: اثر دیگری که در این آیین امروز از آن رونمایی شد، فیلم مستند گندم‌کوبی است که برای تولید آن وقت بسیاری گذاشتم تا این رسم برای آیندگان ناشناس نماند.

به گزارش ایبنا، در این آیین که به همت بنیاد ایران‌شناسی شعبه بوشهر با همکاری دانشگاه فرهنگیان بوشهر برگزار شد، از دو کتاب «تاریخ شبانکارگان ایران» و «عناصر هنرهای تجسمی در شعر امروز» و همچنین فیلم مستند «گندم‌کوبی» رونمایی شد.

علیرضا رمضانی، نویسنده، پژوهشگر، هنرمند و موسیقیدان جنوبی متولد دوم بهمن ۱۳۵۶ در شهر شبانکاره بوشهر است. وی کارشناس ارشد پژوهش هنر، کارشناس هنرهای تجسمی و کارشناس موسیقی است. رمضانی همچنین در آکادمی موسیقی «ژیوان گاسپاریان» ارمنستان تحصیل کرده است. از فعالیت‌های وی می‌توان به حضور در دوره‌های آموزشی کنسرواتور پاریس، اجرای کنسرت‌های موسیقی در داخل و خارج از کشور، برگزاری نمایشگاه‌های آثار تجسمی و خوشنویسی، تدریس موسیقی در آموزشگاه‌های بوشهر و شیراز، مدرس رسمی هنرهای تجسمی در آموزش و پرورش، چاپ مقالات پژوهشی در نشریات گوناگون درباره موسیقی، ادبیات و هنرهای تجسمی اشاره کرد.

خاطرات فرهاد امینی بازیکن پیشین ایرانجوان و فوتبال تهران و بوشهر(۱۱)

سفر سخت از تهران به بوشهر ناشناخته



بالاخره روز سفر از تهران به بوشهر فرا رسید. در روز دوشنبه، صبح ساعت ده، همه در ترمینال جنوب تهران بودیم و بلیط ساعت یازده با ایران پیما، که به آن‌ها درجه یک یا دولوکس می گفتند، تهیه کردیم. هر یک از ما در ماشین، از لحظه خداحافظی و تبادل سوغاتی و پول و گریه و زاری مادر و پدر و خواهر و برادران خود، مشغول بودیم. در این میان، هق‌هق گریه‌های واهیک توجه همه را جلب کرد و من اولین نفری بودم که کنارش نشستم و دلداری‌اش دادم. به او گفتم: «واهیک جان، داریم می‌رویم سفر، تا مرد بشویم و برگردیم. گریه نکن، خوب نیست. الان مسافران دیگر هم متوجه می‌شوند و می‌خندند که این‌ها مثلاً آمده‌اند سربازی و حالا می‌خواهند بروند زن بگیرند. خواهش می‌کنم آرام باش، بگذار برویم شیراز، یکی دو روز وقت داریم و می گردیم و خوش می گذرانیم. همه چیز یادت می‌رود. حالا هنوز هیچی نشده، دلتنگ مادر یا خواهرت شدی؟» او پاسخ داد: «نه بابا، دلم برای پیکان جوانانم تنگ شده که هر هفته با خواهرم می‌رفتیم فال قهوه می گرفتیم.»

خدا را شکر، حال و هوای همگی عوض شد و با خوشحالی به سفر ادامه دادیم. راننده پس از آرزوی سلامتی و دعا و صلوات، توضیحاتی داد و برای همگان آرزوی سلامتی کرد. سپس گفت: پس از رد شدن از پلیس راه تهران، آهنگ‌های درخواستی داریم که برای شما پخش خواهیم کرد.

بالاخره تمام مسیر پر از حرف‌ها و تعاریف از خانواده، سفارش‌ها، دعاها و التماس‌هایشان، زیر قرآن رد کردنشان، ریختن آب و سبزی پشت پا و آرزوهایشان بود تا این‌که نزدیک غروب و شب هنگام به شیراز رسیدیم. با پرس‌وجو در چهارراه زند، روبروی یک چلوکبابی و غذاخوری بزرگ و خوب، به مسافرخانه یا هتلِ با نام نوشته شده بر سردر ساختمان رسیدیم. چون تعداد ما زیاد بود، جا نبود و به همین خاطر به یکی دو مهمان‌پذیر دیگر رفتیم. خدا را شکر نزدیک همان خیابان، سه اتاق گرفتیم و هر کدام از اتاق‌ها به انتخاب خودمان چهار نفره اسکان یافتیم و یکی دو روز عالی را در شیراز سپری کردیم.

شاید باورش سخت باشد، چنان رویاسازی در ذهن کرده بودم و آماده تولدی دوباره در مستطیل سبز استادیوم ورزشی بوشهر بودم که هرگز در آن بازی نکرده بودم، به خاطر مصدومیت و از دست دادن روحیه و ضعیف شدن جسمم که همواره با انرژی و قدرت در میادین حضور پیدا می‌کردم و مورد توجه قرار می‌گرفتم. کمی دلشوره و استرس داشتم و خیلی به دنبال فردی بودم که مرا از وضعیت فوتبال بوشهر و جو حاکم در آن شهر مطلع کند. واقعیت این است که خیلی به خودم اعتماد داشتم؛ چون مقابل بهترین تیم‌های ایران در سطح باشگاهی، آموزشگاهی و دانشگاهی بازی کرده بودم و هیچ‌گاه در تمام طول عمر ورزشی‌ام تعویض نشده بودم. شاید با مصدومیت و زخمی شدن در تیم قرار می‌گرفتم، اما در جمع نگران بودم که مبادا فوتبال بوشهر در حد و اندازه شهرهای جنوبی مانند اهواز، آبادان و خرمشهر نباشد و هیچ‌کس به آن کیفیتی که عاشقش بودیم و با چشمانی پرشور به دنبال فوتبال و توپ و دروازه می‌گشتیم، اهمیت ندهد.

واقعیت در شهرهای جنوب در معیّت بزرگان تاج من و چند نفر دیگه مثل مهدی حاج محمد، محرم



خدابنده، ایرج سودآور و علیرضا فریور همراه بودیم و بازی می‌کردیم، با بزرگانی چون پورجانکی، میرزاپور، محمد اسماعیل کشتکار که به اعتقاد من در حد علی آقا پروین بازی می‌کرد و یا حمید برمکی و حمید خان جاسمیان و محمد صادقی علیرضا چهار محاله و منصور رشیدی و اکبر خان افتخاری از کلوب اهواز و خیلی های دیگر.

در نهایت، پس از دو روز گشت و گذار و تفریح با دوستان، به باغ ارم، فلکه گاز، حافظیه و سعدی رفتیم و با اتوبوس میهن تور که به تعداد ما جا داشت، راهی بوشهر شدیم. باور کنید، اکنون که دارم خاطرات نیم قرن پیش را مکتوب می‌کنم، دست و پایم شروع به لرزیدن کرده و حالم چندان مساعد نیست؛ زیرا در این



سن و سال راجع به سفری پرخطر و بسیار پیچیده در شرایط سخت و از همه مهم‌تر با چند نفری که به من سمت برادری داشتند، دچار استرس و نگرانی شده‌ام.

به خاطر چند سالی که بزرگتر بودم، دیگران، مانند واهیک که سه سال از من کوچک‌تر بود، تصمیم به سفر به بوشهر گرفته بودند و امانت در این سفر بودند. خدا را شکر در دشت ارژن و با هوای خوب که ما را به یاد دربند و توچال و قله‌های اطراف تهران انداخت، همگی خوشحال شدیم و با هم از هوای مطبوع و آب روان زلال و تمیزش صحبت می‌کردیم و گویی در شیمرانات و سربند و لواسان هستیم. جو عوض شد و روحیه گرفتیم و به یکدیگر انرژی دادیم، اما هنوز ساعتی نگذشته بود که با مسیر خاکی و کوهستانی و پر از پیچ و خم مواجه شدیم. شاگرد شوفر پایین می‌آمد و فرمان می‌داد و از شانس ما بارندگی در ارتفاعات نیز شروع شد و دیگر مسافران نگران بودند. خلاصه، من کمی به بچه‌ها روحیه دادم و از راننده و شاگرد در مورد نام‌های مسیر پرسیدم و آن‌ها با اشتیاق فراوان به پرسش‌هایم پاسخ می‌دادند.

واقعا نام‌های کتل‌هایی مانند پیرزن که خیلی بلند و طولانی بودند، پل دختر و اسامی عجیب و غریب چنان ترسی به دلم انداخته بود که فقط خدا را شکر می‌کردیم که سلامت برسیم. کتل ملافلفلی که اصلا نمی‌دانستند ریشه‌اش از کجاست، یا رودک و کفه کمارج که پر از کلاغ بود، دشتی که همواره زراعت گندم بود و در دو طرف لاله‌زار و بسیار زیبا بود، بعد از آب‌های گوگردی که از پشت درب‌های بسته به مشام ما می‌رسید. وقتی پرسیدیم این چه بویی است، راننده خیلی راحت و بدون این‌که مثل ما جلوی بینی و دهان خود را بگیرد، گفت که آب گند است، اما واقعاً بوی آزمایشگاه زمان جوانی را می‌داد که ترکیب دو عنصر، تولید گوگرد می کرد و همان بوی اُوبا را داشت. خلاصه، با هزار دلشوره و ترس و مواجه با بارندگی و عبور از جاده‌های پرپیچ و خم، به شهر بوشهر رسیدیم. گویی در همان فضای کنار پایانه اتوبوس میهن و اتوبوس کازرون بودیم که زمینی به وسعت یک زمین فوتبال و پر از آب بدبو و همان آب گندیده، مسافران جدید را آزار می‌داد. اما بقیه که به محیط و شرایط آشنا بودند، راحت نفس می‌کشیدند و زندگی می‌کردند. البته بعداً ما نیز عادت کردیم و برای‌مان عادی شد، چرا که دیگر شیفته مرام و معرفت و خونگرمی بوشهری‌های عزیز شده بودیم. بر سر سفره‌های‌شان نشستیم و به ویژه نخستین مرد با مرام و خوشرو و انسان شریف، حاج آقا حسین پاسیار، ایرانجوانی بی‌ادعا و اصیل و سفره‌دار، نمک‌گیر شدیم و هرگز رفتار و اخلاق و منش پهلوانی‌اش را فراموش نخواهیم کرد.

تقدیم به فرهاد امینی بازیکن اسبق ایرانجوان

بازیکنی که هنر فوتبال را می‌فهمید

نادر اقدام

وقتی در مورد فرهاد امینی دست به قلم می‌شوید کار ساده ای نیست .فرهاد جدای از فوتبال زیبایش که در سنین ۱۷/۱۶ سالگی در تیم‌های بزرگ تهران هم‌بازی بزرگان فوتبال ایران از جمله علی آقایی‌فر، محمود بیاتی ، منصور امین آصف، عباس کردنوری، امیر ابوطالب (کاپیتان تیم راه آهن) بوده است، وی انسانی بسیار شریف از خانواده‌ای اصیل و نجیب است که در سلام کردن و احوال‌پرسی از دیگران همیشه پیش‌دستی می کند.



از راست: نادر اقدام، عباس شریفیان، فرهاد امینی، بازیکنان پیشکسوت ایرانجوان

از خرافات به دور و از بدگویی و قضاوت کردن دیگران بیزار دارای حافظه‌ای بسیار قوی، قلبی مهربان و سرشار از عشق به دیگران.

هیچ‌گاه از روزگار و مردمان گله‌مند نیست. حتی زمانی که در سال‌های اخیر عکسی از تیم ایرانجوان در یکی از کتاب‌ها به چاپ رسید و به عمد عکس وی را از کادر که نفر اول بود حذف کردند، اگر چه دل شکسته شد و لیکن تا سال‌ها آن را مکتوب نکرد. حذف کردن نام فرهاد و فرهادها باعث حذف اشخاص در یادها نمی‌شود. اسم‌ها و عکس‌ها را از روی کاغذ حذف می‌کنند، با ذهن‌ها و یادها و قلبهای مردم چه می کنند؟!

این در حالی است که بعد از دهه‌ها اکنون به مدت چندین هفته می شود که خاطرات شیرین و خواندنی فرهاد خان در هفته نامه وزین نسیم‌جنوب بوشهر به چاپ می‌رسد. و علاقمندان فوتبال را مجذوب خود کرده است.

سالی که fc کلن آلمان برای بازی به تهران آمد، فرهاد در سن ۱۷ سالگی به دعوت رایکوف بر روی نیمکت ذخیره‌ی تیم تاج تهران نشست و این نشان دهنده‌ی قابلیت‌های وی از سنین نوجوانی بود. از روزی که فرهاد امینی و واهیک مینائیان که بازیکنی مهربان، کمرو، ساکت با حجب و حیایی مثال زدنی بود به تیم ایرانجوان پیوستند نحوه بازی بخصوص در حمله از گوش راست متوازن با گوش چپ شد (که مدیون حضور احمد خان حیدری ملقب به ایرتاکسی در گوش چپ بود).

فرهاد در ایرانجوان به علت آشنایی به مسائل بازی و تسلط کامل در کارهای تکنیکی و داشتن تجربه بازی در تیم‌های تهران و جنگیدن در مقابل دفاع های نامداری چون مصطفی عرب، مهراب شاهرخی، جانملکی، کرم نیرلو، و حشمت مهاجرانی و... در پرونده داشت، از همان بازی اول در ایرانجوان با تمرکز بالا چنان جانانه، خلاق و دلنواز و با گذشت بازی کرد که در قلب همه ایرانجوانی‌ها جایی برای خود باز نمود. شرح وظایف در هنگام حمله، پرس و دفاع را به درستی و بدون احتیاج به توضیح و رعایت فواصل از بر بود. همان کاری را می کرد که سایر بازیکنان و تماشاگران به درستی از وی توقع داشتند.

در فریب و دریبل و عبور از یار حریف و ارسال یک پاس دقیق محاسبه شده با سرعت مناسب و حمایت از همبازی‌ها و فضاسازی از خصوصیات بارز وی در بازی بود.

بازیکنی بود که کار تیمی و تاکتیک‌های نانوشته فوتبال را بخوبی می‌دانست. در آن زمان ها سیستم و چیدمان ما در بازی‌ها معمولا با سیستم ۴-۲-۴ بود . ما برای ایجاد موقعیت و موفقیت در مسابقات، بیشتر سعی می کردیم از خلاقیت و تکنیک شخصی استفاده کنیم. با توجه به خصوصیات فرهاد و سایر بازیکنان شایسته‌ای که داشتیم در مقابل همه‌ی حریفان با حس برتری و اعتمادبه‌نفس بالا، با تلاش خستگی‌ناپذیر، همبستگی در مسابقات، خود را برنده بازی می دانستیم. این همبستگی تیمی در زمین و خارج از زمین غیرقابل گسستن و پایدار بود.

آه ثروتمندانِ مظلوم، دامنگیر استقلال

محسن باستی



باشگاه استقلال تهرانی که به قول اینستاگرامی‌ها، از نظر مالی کسی گردنش نمی‌گرفت، بالاخره پس از کش و قوس‌های فراوان و البته ناعادلانه به هلدینگ خلیج‌فارس واگذار شد.

نام شرکت صنایع پتروشیمی خلیج فارس که از ثروتمندترین هلدینگ های کشور است هم اکنون بر روی پیراهن تیم آبی پوش پایتخت نقش بسته و جنوبی‌ها و خصوصا بوشهری ها با هر بار دیدن نامش بر پیراهن بازیکنان سقف رعایت کرده این تیم، آه حسرت سر می دهند.

هلدینگ خلیج‌فارس با این هزینه‌های سر سام آور و به قول معروف از کیسه خلیفه بخشیدن، هنوز نتوانسته تیمی بدون حاشیه و موفق راهی مسابقات لیگ برتر کند و هر روز وضعیت این تیم بدتر می شود.

یکی از دلایل وضعیت این روزهای تیم آبی‌پوش و بحران زده پایتخت، آه مردمان دیاری است که عنوان پایتخت انرژی ایران را یدك می کشد و ورزشکارانش همواره با نداری‌ها دسته و پنجه نرم می کنند ولی سرمایه‌ها و منابع این استان خرج باشگاه‌های پایتخت می‌شود.

آه ضعیفان شودش تیشه فرهاد
گر به فلک برشود به خاک درافتد

به امید سلامتی مهرداد کرم‌زاده، پهلوان پرافتخار ایران و استان بوشهر

فراموشی قهرمان؛ فاجعه‌ای در سکوت

ولید صفری



مهرداد کرم‌زاده، پهلوان پر افتخار ایران و استان بوشهر، آن‌چنان که شایسته‌اش بود، تکریم نشد. او که سال‌ها پرچم ایران را در میادین جهانی برافراشته و افتخار آفریده است، امروز در بستر بیماری، قربانی بی‌مهری و بی‌توجهی مسئولینی شده که جز وعده‌های توخالی، هیچ ارزشی برای قهرمانان قائل نیستند.

این‌که ورزشکاری در این سطح در چنین شرایطی رها شود، نه تنها خیانتی بزرگ به اوست، بلکه ضربه‌ای مهلک به ورزش و افتخارات ملی به شمار می‌رود. فراموشی کرم‌زاده، نماد بارز ناکارآمدی و بی‌مسئولیتی مدیریتی است که در آن قهرمانان به جای ستایش به فراموشی سپرده می‌شوند.

این پرسش تلخ که چرا قهرمانان ما باید در چنین وضعیتی قرار گیرند، پاسخی جز بی‌توجهی مسئولین و غرق شدن در زد و بندهای سیاسی ندارد. آیا واقعاً قدر قهرمانان تنها زمانی دانسته می‌شود که دیگر در میان ما نیستند؟

کرم‌زاده امروز در سکوتی دردآور است و این سکوت فریادی بر بلندای بی‌عدالتی است؛ سکوت مسئولینی که باید پاسخگو باشند و به جای وعده‌های توخالی، دست به عمل بزنند.

این فاجعه زنگ خطری برای همه ماست. اگر امروز برای کرم‌زاده کاری نکنیم، فردا نوبت قهرمان دیگری خواهد بود. آیا می‌خواهیم تاریخ تکرار شود و شاهد نابودی سرمایه‌های ملی باشیم؟



بندر گناوه

nasimjonoub.com

نسیم جنوب

هفته نامه سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، ورزشی

صاحب امتیاز: نسیم فقیه
مدیر مسئول و سردبیر:
دکتر یونس قیصی‌زاده
نشانی: بوشهر، میدان قدس، کوچه بوستان ۳۰،
دفتر نسیم جنوب - تلفن: ۳۳۳۲۵۹۰۰ - ۰۷۷
تلفن همراه و واتساپ: ۰۹۱۷۷۷۲۳۹۰۹
لیتوگرافی و چاپ: بهارستان

هفته نامه نسیم جنوب
دیرپاترین نشریه تاریخ بوشهر
تلفن های تماس
۰۹۱۷۷۷۲۳۹۰۹
۰۷۷۳۳۳۲۸۱۵۱ - ۰۷۷۳۳۳۲۵۹۰۰
www.nasimjonoub.com

محسن شریفیان:

اگر دفاع از خلیج فارس و کشورم مزدوری است؛ من مزدورم



محسن شریفیان با بیان دغدغه‌های ملی‌اش درخصوص خلیج‌فارس و هویت ایرانی سخن گفت و تأکید کرد که این خط قرمز هویتی غیرقابل انکار برای اوست.

به گزارش خبرنگار گروه فرهنگ و هنر برنا؛ محسن شریفیان، نوازنده ساز نی‌انبان، در کنسرت ۶ آبان‌ماه خود در مرکز همایش‌های برج میلاد گفت: اگر دفاع از خلیج فارس و حاکمیت سه جزایر ایرانی مزدوری است، من مزدورم.

وی در ادامه با تأکید بر اهمیت هویت ملی خود گفت: من اگر روی این صحنه هستم، برای ایرانی بودنم است. خط قرمز من جغرافیای ایران است. هرکسی که برای میهن می‌جنگد برای من ارزشمند است. گروه لیان در کشورهای مختلفی اجرا داشته و شما به هر کشوری که بروید، مقبره‌هایی برای شهدای گمنام دارند؛ همه برای کسانی که جان خود را در راه میهن فدا می کنند احترام قائلند.

شریفیان با اشاره به اهمیت حفظ نام خلیج فارس گفت: من سواد سیاسی ندارم، اما به‌عنوان پژوهشگر و با تحصیلات در علوم اجتماعی، خودم را محق می‌دانم که در این‌باره نظر دهم. این مسئله را در کنسرت امارات هم بیان کردم؛ مگر ما می‌توانیم تأثیر آفریقایی‌ها در بوشهر و یا موسیقی عرب‌ها و هندی‌ها را انکار کنیم؟ پس دیگر کشورها هم باید این احترام را برای ما قائل شوند و بدانند که خلیج فارس همیشه خلیج فارس است.

وی افزود: در امارات بازاری به نام ابن بطوطه وجود دارد؛ اگر ابن بطوطه برای آن‌ها مهم است و چنین تشکیلاتی برای او ساخته‌اند، باید بدانند که او نیز در کتاب‌هایش نام خلیج فارس را آورده است. لطفاً تاریخ را تغییر ندهید، زیرا خلیج فارس همیشه خلیج فارس بوده و خواهد بود.

دیدار اعضای باشگاه ایران‌جوان با غلامحسین دلاور، پیشکسوت ایرانجوان

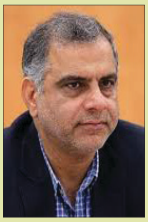


به گزارش روابط عمومی باشگاه فرهنگی ورزشی ایران‌جوان بوشهر، در راستای ادامه برنامه‌های دیدار مسئولین باشگاه ایرانجوان بوشهر با پیشکسوتان، مدیرعامل باشگاه به همراه تعدادی از اعضای هیئت مدیره و همراهان، به منزل غلامحسین دلاور (متولد سال ۱۳۱۱)، بازیکن سابق تیم ایران‌جوان بوشهر رفتند و با وی دیدار و گفتگو نمودند.



استان بوشهر دیگر فرصت آزمون و خطا برای استاندار جدید را ندارد

ناصر باستی - معاون پیشین استانداری بوشهر



کسانی که با حیطه وظایف وزارت کشور و به تبع آن استانداری‌ها آشنایی دارند، می‌دانند عنوان نمایندگی عالی دولت در استان‌ها چه مسئولیت‌های سنگینی را در حوزه‌های مختلف سیاسی، امنیتی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی عهده‌دار است. از طرفی دیگر، متأسفانه تا کنون هیچ‌یک از دولت‌ها نسبت به تفویض برخی اختیارات محوری و تأثیرگذار دولت به استان‌ها تمایلی نشان نداده‌اند و همیشه دیده‌ایم درخصوص نحوه توزیع و اختصاص بودجه و اعتبارات ملی، بیش از ۸۰ درصد تصمیمات در مرکز گرفته می‌شود و عملاً مدیریت استان‌ها و نمایندگان مجلس فقط فرصت لابی‌گری و چانه‌زنی و حتی گاهی با معامله، برای کسب سهمیه‌ای بیشتر دارند. فلذا با نگاهی واقع‌بینانه باید گفت مدیریت ارشد استان به گونه‌ای نخواهد بود که از او انتظار معجزه داشت.

با آن‌چه گفته شد، برای کسانی که تلاش برای نشستن بر این کرسی صدارت دارند، توجه به چند نکته ضروری است:

۱ـ استان بوشهر دیگر برای آزمون و خطای مدیریت کلان خود فرصتی را برای از دست دادن ندارد.

۲ـ جایگاه بوشهر به‌عنوان استراتژیک‌ترین نقطه کشور بعد از پایتخت و نقش و سهم آن در جغرافیای امنیت و اقتصاد کلان ملی باید مورد توجه جدی و بیش از گذشته قرار گیرد.

۳ـ شناخت ظرفیت‌ها، پتانسیل‌ها و قابلیت‌های استان و آشنایی با استراتژی‌های دریا محور، فرصت‌هایی است که می‌توانند چشم‌انداز روشن‌تری را برای توسعه استان رقم بزنند.

۴ـ آشنایی کافی با منابع انسانی، به‌ویژه در بدنه‌های کارشناسی و مدیریتی استان می‌تواند از اتلاف وقت، هزینه و منابع پیشگیری کرده و موجب افزایش برآیند و راندمان فعالیت‌ها شود و صندلی‌های مدیریتی دستگاه‌های اجرایی استان را از وام‌داری‌ها و معاملات پشت پرده و گروه‌بازی‌ها برحذر دارد.

۵ـ چنان‌چه قرار است استان بوشهر فقط به بخشی از حقوق خود برسد، تعاملات و ارتباطات مدیریتی کلان نفت کشور و استان نیازمند بازتعریفی دیگر است.

۶ـ یکی از حلقه‌های مفقوده در کمتر توسعه‌یافتگی استان، عدم انسجام و یکپارچگی در پیگیری مسائل استان از طریق تصمیم‌سازان و تصمیم‌گیران ملی است و این ناشی از کج‌فکری، سیاسی کاری و بی‌توجهی به دغدغه‌های اصلی است.

انتظار می‌رود در این ماراتن نفس‌گیر نگاهی هم به آرامش خاطر مردم شده و استاندار بوشهر شدن را برای خود فرصت ارتقاء و سکوی پرتابی برای تسخیر مسولیت‌های بالاتر قلمداد نکنند.